



نشست حکمرانی منطقه‌ای؛ جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت

مقدمه

«حکمرانی منطقه‌ای^۱» نوعی از حکمرانی بر روی منطقه خاص، فراتر از قلمرو دولت-ملت‌ها است. این نوع حکمرانی، توسط نهادها و بازیگرانی انجام می‌شود که در سطح منطقه صلاحیت حکمرانی دارند و این صلاحیت‌ها، به‌طور داوطلبانه و قانونی از سوی سایر کشورها پذیرفته شده است. بر این اساس، حکمرانی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، نوعی از حکمرانی مشروع و قانونی است که توسط شبکه‌ای از بازیگران سیاسی، اجتماعی و برخی بازیگران دولتی به‌صورت داوطلبانه برای انجام خدمات اجتماعی و تأمین منافع ملت‌های منطقه صورت می‌گیرد.

با توجه به تحولات اخیر منطقه غرب آسیا و به‌ویژه کشورهای محور مقاومت که به‌دلیل دخالت‌های برخی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در جهت تحمیل نظم وارداتی، فرآیند بحرانی و آشوبناک را سپری می‌کند، تبیین نقش فراملی و رسالتی جمهوری اسلامی ایران در پیش‌برد یک مدلی از حکمرانی مطلوب منطقه‌ای با هدف تأمین منافع جمعی ملت‌های منطقه و تحقق نظم امنیتی بومی، بیش از پیش ضرورت پیدا می‌کند. در این گزارش به دنبال تبیین مبانی تفکر جمهوری اسلامی ایران در امر حکمرانی و سپس بررسی شاخص‌ها و موانع پیش‌روی حکمرانی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در محور مقاومت هستیم.

مبنای تعارض ایران و غرب در امر حکمرانی

از ابتدای انقلاب اسلامی ایران، تعارض و اختلاف جمهوری اسلامی به دلیل تأکید قدرت‌های بزرگ بر مفهوم ساختار نظام بین‌الملل بوده است. اگر این مفهوم روشن شود اختلافات جمهوری اسلامی ایران با غرب در حوزه حکمرانی به‌ویژه در بُعد منطقه‌ای مشخص می‌شود. در نظام بین‌الملل یک سوژه داریم و یک اَبژه. سوژه، مفهومش محیط و ساختار هست و نقش و جایگاهی که این محیط و ساختار بر کارگزار به‌عنوان اَبژه دارد. در دوره رنسانس در اروپا، و در قرون وسطی ما یک دوره هزار ساله داشتیم که کلیسا بر دربار و یا به‌نوعی دین بر سیاست حاکم بود. به نوعی سوژه بر اَبژه حاکم بود. دوره رنسانس شروع شد و یک شورشی ایجاد کرد تا مفهوم سوژه را به حاشیه برده و به‌نوعی اَبژه را حاکم کند. در واقع، ساختار و محیط، رفتار کارگزار را شکل بدهد. از دل این موضوع، نظریه رئالیسم متولد شد. حال، با این نظر

^۱ Regional Governance

موافقیم که در واقع آن نظریاتی که ایجاد می‌شود در دل واقعیات شکل گرفته است، در خلأ شکل نگرفته است. اگر رئالیسم و لیبرالیسم شکل گرفته تئوری پردازها این نظریات را از موارد مطالعاتی مختلف بررسی کرده و دانش و الگویی را کشف کردند که این الگو در موارد مطالعه در آینده می‌تواند اعمال بشود. در واقع این تئوری‌ها در خلأ شکل نگرفته است. در حوزه اجراء و موارد مطالعاتی بوده که این نظریات شکل گرفته و دوباره این نظریات بایستی در موارد مطالعات آینده با شرایط جدید اعمال شود.

در مورد علتی که رئالیست بر سیاست بین‌الملل حاکم بوده، تسلط سوژه بر اوبژه بوده است. به این مفهوم که در رفتار سیاست خارجی کشورها همانند توپ بیلباردی هستیم که این توپ‌ها به عنوان واحدهای سیاسی، کارگزاران سیاسی هستند و محیط نظام بین‌الملل و اوبژه با حرکت خود رفتار این واحدها را شکل می‌دهد.



انقلاب اسلامی این معادله را دوباره تغییر داد؛ یعنی ما اگر انقلاب اسلامی را به عنوان ابر گفتمان^۱ در نظر بگیریم آمد سوژه را بر اوبژه حاکم کرد؛ یعنی گفتند که یک سوژه یا کارگزار می‌تواند رفتار ساختار و محیط را تغییر دهد؛ بر خلاف آن چیزی که ساختار غربی علیه آن قیام کرده بود؛ یعنی میگفت که مثلاً یک سوژه‌ای مثل گاندی می‌تواند

آنقدر توانایی و استعداد داشته باشد درواقع با اعتراض نمک استعمار بریتانیا را از شبه قاره خارج کند. یا یک سوژه‌ای مثل ماندلا علیه آپارتاید. یا یک سوژه‌ای مثل امام خمینی علیه ساختار منطقه و بین‌المللی. این رویکرد شاهد تعارض با نظام بین‌الملل هست؛ یعنی ما دوباره آمدیم آن نگاه سوژه بر اوبژه را پس از حدود شش قرن در اروپا عوض کردیم. خب اروپا به این مفهوم رسید که بایستی محیط، رفتار کارگزاران را تعیین کند از دل این رویکرد، اومانیزم، سکولاریسم و مفهوم منافع ملی خارج می‌شود. جمهوری اسلامی دوباره این معادله را برعکس کرد؛ در این نظام تأکید شد که به‌جای منافع ملی مصالح اسلامی مهم است. این موارد بیانگر تعارض جمهوری اسلامی با ساختار نظام بین‌الملل هست. حال ما در بحث حکمرانی که وارد می‌شویم، حکمرانی درواقع این شیوه مدیریت کلانی هست که حاکمان به عنوان حامی بر مردمان به‌عنوان پیروان خود دارند؛ حکمرانی یعنی آن این شیوه‌ای که ما در تصمیم‌گیری‌های کلان داریم، در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی، فرهنگی، اجتماعی و... این که نحوه اعمال این تصمیم‌گیری در حوزه حامی یا حامیانمان به چه صورتی هست این نحوه حکمرانی یک کارگزار را

^۱ Meta Discourse

مشخص می‌کند. حکمرانی می‌تواند در سطح ملی، فروملی یا فرا ملی باشد که خود فراملی می‌تواند شامل حکمرانی منطقه‌ای یا جهانی باشد که در واقع در حکمرانی منطقه‌ای ما مدیریت دسته جمعی برای اعمال تصمیمات در حوزه حامی‌ها و ساختار سیستمیک را داریم.

در حوزه منطقه‌ای وقتی بحث حکمرانی را مطرح می‌کنیم طبیعتاً بحث حکمرانی مطلوب مدنظر هست که شاخص‌های خاص خودش را دارد. این مفهومی است که در دهه هشتاد میلادی باب شد- در سال ۱۹۸۹. آن طرحی که بانک جهانی برای منطقه آفریقای صحرا ارائه داد، بخاطر ناآرامی‌هایی که در آنجا بود و اینکه چگونه این ناآرامی‌ها زمینه‌ای برای توسعه پایدار منطقه آفریقا ایجاد کند این طرح مطرح شد. بعداً بانک جهانی شاخصه‌هایی برای حاکمیت مطلوب مطرح کرد که شامل شش شاخصه اصلی می‌شد. ثبات سیاسی، مشارکت، قانون‌مداری، رفاه، شفافیت، مبارزه فساد، اینها شاخص‌های هستند که در حکمرانی مطلوب - که چهار دهه پیش تر نیست در ساختار نظام بین‌الملل مطرح شد، در نظر گرفته شدند.

اگر بخواهیم مبناسازی داشته باشیم در اسلام، ما حکمرانی مطلوب یا متعالی داریم؛ اگر منابع اسلامی را نگاه کنیم مثلاً نهج البلاغه ملاک‌های حکمرانی مطلوب را داریم. این ملاک‌های شش گانه بانک جهانی در دل همین ملاک‌های حکمرانی مطلوبی است که در نهج البلاغه آمده است.



لازمه تحقق حکمرانی منطقه‌ای

تحقق حکمرانی منطقه‌ای در وهله نخست مستلزم تدوین الگوی مطلوب حکمرانی ملی - بر اساس مبانی دینی - میهنی است. در مرحله بعد، تحقق حکمرانی منطقه‌ای، مستلزم استفاده از ظرفیت‌ها و استعداد‌های محیط پیرامونی است. اینجا تجربه شهید حاج قاسم سلیمانی مصداق پیدا می‌کند. سپهبد سلیمانی در مدیریت امنیت منطقه‌ای به درستی از ظرفیت کشورهای منطقه استفاده می‌کرد؛ «جریان حشدالشعبی» را در عراق برای مقابله با داعش با کمک مرجعیت دینی این کشور سازماندهی کرد، نیروهای «پیش‌مرگه گُرد» را در کردستان عراق برای تأمین امنیت این منطقه شکل داد. در سوریه «قوات دفاع الوطنی» را برای مقابله با داعش و تروریست‌ها سازماندهی کرد؛ یعنی از استعداد و ظرفیت‌های خاص این کشورها برای تأمین امنیت منافع بومی استفاده کرده است.

نکته سوم این است که حضور منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در کشورهای عراق، سوریه و... الزاماً مدل «حامی- پیرو» نیست. در برخی مواقع «حامی- حامی» است. البته مدل حامی- پیرو از سوی جمهوری اسلامی ایران، مستلزم پذیرش صلاحیت حکمرانی جمهوری اسلامی ایران از سوی سایر کشورهای منطقه

است. در این راستا، حضور ایران در عراق و سوریه به‌عنوان حامی این کشورها، با پذیرش و توافق خود این کشورها بوده است.

شاخصه‌های حکمرانی منطقه‌ای



معنویت و اخلاق فردی کارگزاران: در خصوص این شاخص، شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی نمونه برجسته بود. در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی ایران هم داریم که مقام معظم رهبری (مدظله)، خویشتن‌سازی و تربیت نفس را به عنوان مقدمه ای برای تحقق تمدن نوین اسلامی بیان فرمودند. بر این اساس در تحقق الگوی مطلوب حکمرانی ابتدا باید از سطح خرد شروع کرد؛ یعنی اخلاق

کارگزاری؛ تا زمانی که ما تا نفس خود را پرورش ندهیم نمی‌توانیم الگوی حکمرانی متعالی را چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای پیاده سازیم. اخلاق کارگزار امری است که در نهج‌البلاغه آمده است.

قانون‌مداری: قانون‌مداری، مبنایی مهم برای حل تعارضات کشورهای منطقه و شکل‌گیری همکاری‌های منطقه‌ای است. امروزه ریشه بسیاری از مشکلات و گرفتاری‌های کشورهای منطقه غرب آسیا و خلیج فارس، نبود یک چارچوب حقوقی و قانونی برای حل اختلافات میان کشورهای منطقه است. برخی از کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی به‌جای تلاش برای تدوین یک سازوکار حقوقی-قانونی با مشارکت کشورهای درون منطقه برای حل و فصل مسألت‌آمیز اختلافات با همسایگان، درصدد کشاندن پای قدرتهای فرامنطقه‌ای و بهره‌گیری از دستورکارهای آنها هستند. این امر موجب تشدید ناامنی و مخدوش شدن امر حکمرانی منطقه‌ای می‌شود.

مشروعیت و مقبولیت: در حکمرانی منطقه‌ای مفهوم اقتدار موضوعیت دارد نه قدرت. اقتدار یعنی قدرت مشروع؛ بدین معنا که کشورهای منطقه، قدرت یا اعمال اراده ما را در کشورهايشان بپذیرند و آن را از روی حق و حقیقت بدانند.

مشارکت: همان امری که در نهج‌البلاغه تحت عنوان تکالیف مردم آمده است. مشارکت در محور مقاومت برای تحقق حکمرانی مطلوب، امری بسیار مهم است. امروزه مشارکت حزب‌الله در لبنان صرفاً در امور نظامی نیست، در ساختار سیاسی لبنان نیز تأثیرگذار است. نفوذ حشدالشعبی در عراق نیز صرفاً محدود به امورات نظامی-امنیتی نیست؛ در ساختار سیاسی و پارلمانی عراق نیز تأثیرگذار است. این امر نشان می‌دهد که حزب‌الله لبنان و حشدالشعبی عراق در حوزه‌های مختلف حکمرانی مشارکت دارند. هرچه این

میزان مشارکت تقویت شوند نشان‌دهنده افزایش جایگاه بازیگران محور مقاومت در روند حکمرانی مطلوب منطقه‌ای است.

چالش‌های حکمرانی مطلوب منطقه‌ای

نگاه ایزه‌محور (ساختارمحور) قدرتهای بزرگ: در این چارچوب، رویکرد حضرت امام خمینی (ره) به عنوان یک فرد یا یک کارگزار جمهوری اسلامی ایران، معادلات ناعادلانه نظام بین‌الملل را به چالش کشید. این موضوع، برعکس آن قاعده ساختار- کارگزار است که مدنظر قدرتهای بزرگ غربی است. در نظریه رئالیسم مدنظر غربی‌ها، ساختار نظام بین‌الملل و قطب‌های اصلی تشکیل دهنده آن که آن ابر قدرتها هستند رفتارهای مشابه‌ای را به کلیه بازیگران سیاسی و دولت‌ها تسری می‌دهند و همه دولت‌ها باید الزاماً آن رفتارهای مشابه ساختار نظام بین‌الملل و قدرتهای اصلی آن را بپذیرند. این قاعده از بالا به پایین است.



قدرتهای مداخله‌گر: مهم‌ترین قدرت مداخله‌گر منطقه‌ای به‌عنوان چالش‌آفرین امر حکمرانی منطقه‌ای، ایالات متحده آمریکا است. این کشور، قاعده‌های مختلفی برای کشورهای جهان تجویز می‌کند؛ توازن قدرت، توازن فرساینده، پروژه دموکراسی‌گستری و... تلاش آمریکا این است که قدرتهای اصلی منطقه غرب آسیا دچار فرسایش شوند تا از دل آنها

یک قدرت مستقل و قدرتمند منطقه‌ای سر بر نیارد تا چالشی برای هژمونی ایالات متحده ایجاد کند.

رقابت‌های درون بلوکی منطقه‌ای: چالش بعدی برای تحقق حکمرانی مطلوب منطقه‌ای، رقابت‌های درونی میان کشورهای منطقه است. منشأ این رقابت‌ها، ژئوپلیتیکی است که در بین بسیاری از کشورهای منطقه وجود دارد.

دعواهای هویتی: چالش بعدی دعواهای هویتی است. در منطقه غرب آسیا، هویت‌ها و قومیت‌های مختلفی وجود دارند. در این منطقه، در داخل یک هویت نیز اختلافات مختلف وجود دارد؛ برای مثال شیعیان عراق. برای شیعیان عراق به ویژه جریان صدری، بحث عربیت و عصبیت در وهله نخست اهمیت قرار دارد. ریشه برخی از چالش‌های ایران با این جریان نیز همین عامل است. ما باید نگاهایمان را در حکمرانی بیشتر در این مسائل متمرکز کنیم.

مرزبندی‌های تصنعی: چالش بعدی ریشه در بافت تاریخی منطقه دارد. ساخت مرزبندی‌های تصنعی منطقه. از همان زمان انعقاد توافقنامه سایکس-پیکو میان فرانسه و انگلستان پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، مرزهای تصنعی در منطقه به عنوان مبنایی برای تداوم اختلافات منطقه‌ای شکل گرفت. تا زمانی که این هویت‌های و قومیت‌های متجانس (کرد، ترک و...) در فراسوی مرزهای ملی قرار دارند، بالقوه به عنوان یک چالش ژئوپلیتیکی برای تحقق حکمرانی مطلوب باقی می‌ماند.

جمع‌بندی

با توجه به مطالب پیش‌گفته، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ایالات متحده آمریکا به دنبال تحقق الگوی مطلوب حکمرانی در منطقه غرب آسیا نیست بلکه درصدد اعمال هژمونی و سیطره بر دیگر کشورها است. گرچه امریکایی‌ها اعلام می‌کنند که ما هژمون خیرخواه هستیم، اما به دنبال این موضوع هستند که الگوهای رفتاری خودشان را به ملت‌های منطقه تحمیل کنند و پروژه «دموکراسی‌سازی» را بر «الگوهای بومی دموکراسی‌های» این کشورها حاکم کنند. دموکراسی‌گستری مدنظر آمریکا، پروژه‌ای وارداتی از بالا به پایین است. در مقابل، در الگوی حکمرانی مطلوب منطقه‌ای، بحث مردم‌سالاری از پایین به بالا را داریم که بر اساس آن مقتضیات فرهنگی و دینی باید تقویت شود. بنابراین در شرایط کنونی، بحث «منطقه‌سازی» مطرح می‌شود نه «منطقه‌گرایی» که مورد نظر قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. منطقه‌سازی بر اساس نُرْم‌ها، هنجارها و شناخت مقتضیات جغرافیای و فرهنگی کشورهای منطقه صورت می‌گیرد که یک مجتمع امنیتی فرهنگی و سیاسی بومی را تشکیل بدهیم که بتواند مشکلات منطقه را حل کند.

امروزه تلاش‌های کشورهای محور مقاومت، به ویژه عراق در راستای بیرون راندن نیروهای آمریکایی از کشورهاشان، در راستای تحقق منطقه‌گرایی بومی و الگوی مطلوب حکمرانی منطقه‌ای ارزیابی می‌شود.